



خیلی‌ها با نوشتن آرام می‌شوند، حالشان خوب می‌شود، دلتنگی‌هایشان تمام می‌شود، انگیزه می‌گیرند و انگار زندگی کردن را از نو شروع می‌کنند. یک راز بزرگ در نوشتن هست که اگر عاشق این کار باشی کم‌کم پیدایش می‌کنی. صفحه قلمستون پاتوق دوستانی است که نوشتن را دوست دارند و دلشان می‌خواهد هر روز بهتر و بهتر بنویسند. به رسم هر شماره این بار با شعرها و داستان‌های دوستانمان از رباط کریم همراه می‌شویم:



### نوش دارو

بی‌خیال غصه و غم روز ما هم می‌رسد  
دل خوشی‌ها آخر دوران پر غم می‌رسد

شادمانی‌هایمان از روز اول جیره شد  
مثل باران بهارانی که نم‌نم می‌رسد

ظاهرم آشفته اما باطنم آشفته‌تر  
در کجای زندگی خنده دمامم می‌رسد؟

نوشدارویم تو باشی من به مرگم راضی‌ام  
مرگ حالا بعد از این با قامت خم می‌رسد

تا به خود من آدم دیدم به ناحق رفته‌ای  
در مرام ما ولی آدم به آدم می‌رسد

مائده ابراهیمی

۱۶ ساله از رباط کریم

غزلی خواندیم از مائده خانم ابراهیمی. غزلی که هم رنگ و بوی عاطفه و احساس دارد و هم رگه‌هایی از طنز در آن دیده می‌شود. اما انتظار ما از یک شعر طنز چیست؟ تعریف ساده‌ای هست که می‌گوید: «طنز آن است که بر لب، لبخند و در ذهن اندیشه بیاورد.» پس قرار نیست یک نوشته طنز ما را به قهقهه بیندازد یا از خنده روده‌برمان کند. با این توضیح می‌شود گفت اثر دوست شاعرمان یک شعر طنز به حساب می‌آید.

اولین نشانه طنز بودن این شعر، زبان آن است. زبانی که تلاش می‌کند ساده و خودمانی باشد. از اصطلاحات طنزآمیز استفاده کند و حتی پای ضرب‌المثل‌ها را هم به شعر باز کند. در همان مصرع اول ما با دیدن عبارت: «بی‌خیال غصه و غم» متوجه می‌شویم که با شکل متفاوتی از انتخاب کلمه‌ها روبه‌رویم. این اتفاق در ادامه هم تکرار می‌شود. جیره‌بندی شدن شادمانی‌ها و ... نشانه‌های دیگر طنز در زبان و البته اندیشه شعر وجود دارند که تا پایان همراه ما هستند و اتفاقاً در مصرع پایانی طنز به اوج خودش می‌رسد: «در مرام ما ولی آدم به آدم می‌رسد.»

مائده چه خوب توانسته شعر را تمام کند و فرودی مطمئن و تأثیرگذار برایش تدارک ببیند. این مصرع از همه مصرع‌ها روان‌تر و شسته و رفته‌تر است. اگر دوست شاعرمان تلاش کند، سایر مصرع‌های شعر را هم به این قدرت زبانی برساند دیگر عالی می‌شود. آن وقت دیگر ما نمی‌بینیم که بخشی از ایده یا کلمه‌ها به خاطر وزن جا افتاده‌اند. مثل همین بیت دوم که شاعر می‌خواسته از جیره‌بندی شدن حرف بزند، اما زبان از وزن شعر ضعیف‌تر بوده و ناچار نوشته: «جیره شد.» شاعری که روی زبان کار تمرکز بیشتری داشته باشد، این مصرع را آن قدر ویرایش می‌کند تا منظور اصلی‌اش برسد. برای مائده عزیز و شعرهای خواندنی‌اش آرزوی موفقیت داریم.

کبری پایانی

کبری پایانی

### وقت رفتن

وقت رفتن می‌رسد تا حس بیماری کنم  
مثل یک مجرم شوم احساس آزادی کنم

وقت رفتن می‌رسد تا در شبم تنها شوم  
تا خودم را سازگار مرگ اجباری کنم

بابت تکرار کردن، جمله‌هایم را ببخش  
من نبودم آن که از قلبت نگهداری کنم

من فقط یک عشق می‌خواهم ازین دنیا همین  
من دلم زخمی شده باید پرستاری کنم

بی خیالم می‌شود قطعاً که بهتر می‌شود  
بی خیالش می‌شوم شاید کمی زاری کنم

تکه‌ای ابرم که بغضی در گلویم می‌چکد  
می‌توانم یک تنه من یزد را ساری کنم

گیج و سر در گم و حیران و پریشان امشبم  
وقت رفتن می‌رسد تا حس بیماری کنم

محمدحسین نجمی

۱۷ ساله از رباط کریم

چطور می‌شود یک شعر هم تلخ تلخ باشد و هم تلاش کند به طنز نزدیک شود. بله خیلی از ما تا به حال اصطلاح «طنز تلخ» را شنیده‌ایم. طنزی که از دردها و غم‌ها حرف می‌زند. هم دل را به در می‌آورد و هم لب را به خنده باز می‌کند؛ خنده‌ای دردناک. گمان می‌کنم محمدحسین نجمی تلاش بسیار خوبی در این زمینه داشته است. او شاعر خوبی است. به راحتی احساسش را روی کاغذ می‌آورد. حتی می‌تواند درست وسط شعری که جدی به نظر می‌رسد، با طنز بازی ادعا کند که ابری است که با گریه‌اش می‌تواند یزد را به ساری تبدیل کند. این عبارت هم بسیار جالب است و هم بسیار غافلگیرکننده.

چیزی که محمدحسین این روزها بیشتر به آن احتیاج دارد «کلمه بازی» است. یعنی باید رفیق بهتری برای کلمات باشد. باید دایره کلماتش را گسترش بدهد و به کلمات متفاوت اجازه ورود بدهد. در هر مصراع آن قدر به جایگاه کلمات فکر کند که مطمئن شود هر کلمه در بهترین جای خودش قرار دارد. و اگر مشکلی در زبان دید، آن قدر اثرش را ویرایش کند که به بهترین نتیجه برسد. آن وقت حتی ذهنش نظم و ترتیب بهتری می‌گیرد و ارتباط بین دو مصراع در یک بیت یا بیت‌های پشت سر هم قوی‌تر می‌شود و ما با شعری مستحکم روبه‌رو می‌شویم که همه کلمه‌ها، مصراع‌ها و بیت‌ها آن به هم چفت شده‌اند تا شعر قدرتمند و تأثیرگذار باشد.

### بحران

گاهی نگاهی دفن کن در لوت چشمانم

وقتی نمی‌بینم تو را درگیر بحرانم

صحبت شد از دل‌های تنگ و بغض و سرگیجه

باید در این مورد بگویم من که ویرانم

این دکتر یک‌دنده هم حتی نمی‌فهمد

تنها تو درمانی برای عمق هذیانم

طعم تمام لحظه‌ها تلخ است می‌فهمی؟

حل کن نبات بودندت را کنج فنجانم

جوهر برای شرح غم کافی نبود انگار

با خون نوشتم حسرت‌م را از ته جانم

نسترن زهرایی

۱۷ ساله از رباط کریم

می‌شود گفت نسترن عزیز با سرودن این شعر قدرت شاعری‌اش را محک زده است. سرودن در قالب غزل، با ردیفی که چندان هم راحت نیست، کار با ارزش و متفاوتی است؛ به خصوص اگر تلاش کنی از دایره واژگان گسترده‌ای استفاده کنی. نسترن این تلاش را به خوبی به ثمر رسانده است و به همین خاطر به او تبریک می‌گویم. دفن کردن نگاه، لوت چشمان، دکتر یک‌دنده، عمق هذیان، نبات بودن، کنج فنجان و ... شاعر جوان چه ترکیب‌های متفاوتی آفریده است. هر کدام از این ترکیب‌ها می‌تواند فضایی متفاوت در شعر به وجود بیاورد.

اما نسترن یک نکته مهم را هم نباید فراموش کند. اینکه آیا این تصویرها و فضاها می‌توانند به هم کمک کنند تا مقصود شاعر به مخاطب به خوبی منتقل شود؟ یعنی بیت‌ها توانسته‌اند همدیگر را ادامه بدهند و یک ساختمان یکپارچه از شعر بسازند؟ خب قبول! خیلی‌ها می‌گویند در غزل هر بیت می‌تواند حیات خودش را داشته باشد. اما یک نگاه ساده به شعر نسترن به ما می‌گوید این شعر ظرفیت دارد که بسیار منسجم‌تر باشد. همان حال و هوای بیماری و هذیان و سرگیجه که علاجتش فقط حل شدن نبات حضور دوست در فنجان تنهایی شاعر است. اگر او تنها همین فضای ذهنی را در نظر می‌گرفت و آن را گسترش می‌داد، به نظر شما شعر ساختار قوی‌تری پیدا نمی‌کرد؟

